

# نقد و بررسی کتاب

حسین منتظم

شجاع الدین شفا

پس از هزار و چهارصد سال

نشر فرزاد، پاریس، ۲ جلد،

۱۲۱۷ برگ، بها (؟)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

نوشته دیگری از شجاع الدین شفا:

کارنامه سیاه هزار و چهارصد سال

تبه گردد این رنجهای دراز

نشیبی دراز است پیش فراز

در سال ۱۹۷۲ در دمشق پس آن که نیم ساعت تمام درباره سردی روابط ایران و سوریه به ممدوح جبّه سفیر انورسادات در آن جا توضیح دادم، انتظار داشتم که او با سوابق و روابطی که در دمشق دارد راهنمایی مفیدی، اگر نه کمکی، در این باره بنماید. ولی او که در تمام این مدت سکوت کرده بود، ناگهان پرسید: شما ایرانیان چرا از اعراب خوششان نمی آید؟ آنان اسلام را آوردند...

از آن روز تا شجاع الدین شفا پاسخ او را در کتاب اخیرش پس از هزار و چهارصد

سال بدهد سی و یک سال گذشت. شفا نویسنده پرکوش و پرکاری ست که از ۱۳۲۳ که او را شناختم، اگر نه پیش از آن، با نوشته ها و ترجمه هایش در انتشارات و مطبوعات تهران و ایران شناخته شده بود. سالی نمی گذشت که کتاب به نامی مانند کمدی الاهی دانت<sup>۱</sup> به ترجمه او انتشار نیابد. همین شهرت موجب شد که برای گرداندن قسمت جدید فرهنگی دربار او را بخوانند که از وابستگی فرهنگی تا معاونت فرهنگی وزارت دربار را پیمود که کارهای آن داستان دیگری ست.

حوادث سال ۱۳۵۷ که موجب بیکاری و گوشه گیری و خانه نشینی بسیاری از ایرانیان در کشورهای غربی شد از پشت کار شفا چیزی نکاست و او همچنان به انتشار کتابهای قطور خود ادامه داد: در پیکار اهریمن، توضیح المسائل، تولدی دیگر<sup>۲</sup>... و اینک: پس از هزار و چهار صد سال، ورشته ای سراسر این نوشته ها و برگهای دور و دراز را به هم می پیوندد و آن دفاع پیگیر از فرهنگ و تمدن چند هزار ساله ایرانزمین است.

این کتاب، به گفته مؤلف، در پشت جلد سیاه آن، تراژنامه ۱۴۰۰ ساله اثرات هجوم «شمشیرکشان» عربستان است که «به جای برخورداری از «مساوات و عدالت اسلامی» و رستگاری این جهانی و آن جهانی»، نخست برنیمی از تاریخ ۲۸۰۰ ساله<sup>۳</sup> ایران ما پایان داد. که میان امپراتوریهای چین و هند در خاورزمین و روم و بیزانس در باختر دولت توانا و نیرومندی از آمویه تا بین النهرین بود که از امنیت و استقلال خود در برابر دسته دسته اقوام ترک و رومیان حفاظت می کرد و به روزی افتاد که پس از کشتارها و تاراج قبایل عربستان پایمال همان اقوام ترک و تاتار گردید و سرانجام نیز چون «یک کشور جهان سومی ورشکسته و عقب افتاده دنیای امروز» گردید!

کتاب با اوضاع عربستان در دوره زندگانی محمد بن عبدالله و درباره قرآن آغاز می شود و تفاوت مشهودی که میان آیات مکی که دال بر عدل و مساوات، رحمت الله، اختیار افراد بشر بر خیر و شر است و آیات مدنی که الله رحمان و رحیم مبدل به جباری می شود خالق عذاب و عزت... و آیات قتال و قصاص، دست و پا بریدن و... اجازه غنیمت و اسارت مغلوبان و بردگی کودکان و مباح شدن زنان آنان... و بسیار داستانهای دیگر!

از حوادث آن زمان در عربستان چیزی که فراموش نشده است: کشتار یهودیان مدینه، غزوات یعنی حملات مسلمین به کاروانهای تجاری مردم مکه و غارت امتعه آنان، تحریم شراب که گویا ابتدا به ملایمت و سپس شدیداً منع شد، حذف افزون ده روز به سال قمری... و حتی آیاتی که به محمد اختیار تعدد زوجات داد. و عمر آن را خاص او شمرد و بر دیگران منع کرد....

مؤلف با ذکر آیات و اخباری یاد آور می شود که محمد بن عبدالله رسالت خود را برای قوم عرب می دانسته، که آن روز منحصرًا ساکنان شبه جزیره عربستان بودند (و آرامیان و مصریان... و غیره اقوام سامی بودند با زبانهای آرامی، قبطی... و غیره) و ابداً اشاعه این دین جدید در میان اقوام مجاور مطرح نبوده است و به علت و منظور غارت و تاراج ثروت و اموال همسایگان بود که پس از درگذشت محمد بن عبدالله به پیام حارث شیبانی، در نزدیکی مرزهای ایران، حاکی از اغتشاش اوضاع ایران، ترتیب اثر دادند و چون تاخت و تازهای اولیه پیام او را تأیید کرد و مفید «فوائدی» گردید، از داوطلبان نودین دو سپاه فراهم آوردند. سپاه بزرگتر به فرماندهی خالد بن ولید به سوی اورشلیم، یا بیت المقدس به قول اعراب، و نخستین قبله شان که سپس به مکه تغییر یافت، رفته آن جا را تصرف کرد و خلیفه دوم - یا اولین «امیر المؤمنین» عمر بن الخطاب - به آن جا رفت و نماز گزارد و دستور ساختمان مسجدی داد که به نام اوست. سپاه کوچکتر، به فرماندهی سعدوقاص در قادسیه در برابر سپاه ایران به مبارزه پرداخت و روزی که قوای کمکی پس از سقوط اورشلیم رسید با حمله شدیدی پیروز گردید.<sup>۵</sup>

سپس داستان غارت تیسفون، شکست جلولا و نهاوند و کشتارهای بی حد و حساب است: سرداری که سوگند می خورد آن قدر خون عجم را بریزد که آسیا گندم را آرد کند... و چون خونها می بست آب بر آنها ریختند تا آسیا بگردد! و آن دیگری که در سیستان از کشتگان ایرانی تلی ساخت و بر فراز آن نشست، چون سپهد خورشید برای تسلیم فرارسید و آن بدید، به گفته تاریخ سیستان، گفت: شنیدیم که اهریمن به روز به دید نیاید، اینک دیدیم که به دید آمد!...

داستان آن کشتارها را در تاریخ جز در یورش مغول نظیری نمی توان یافت و راه ایران را بر ترکان و مغولان خلفا خود گشودند ولی داستان تاراجها و «غنائم» در تاریخ بی نظیر است. همچنین داستان اسیران و برده فروشی از کودکان و زنان ایرانی چنان که پیروز، اسیر ایرانی آزاد شده، در بازار برده فروشان مدینه، دست بر سر کودکان ایرانی کشیده می گریست که نفرین خدا بر آن کس باد که این کودکان را به این روز انداخت... و سرانجام با شمشیر بر سر «آن کس» نواخت و او را کشت...<sup>۶</sup>

از توالی مطالب و از جریان حوادث خواننده در می یابد که حمله به ایران برای تاراج، «غنائم» و برده گیری بود نه برای اشاعه اسلام که به آن کشتارها و ویرانیهایی نبود چنان که در خاور دور (مالزی، اندونزی...) بی کشتار اشاعه یافت. راستی را که کشتار، تاراج و ویرانی که در ایران شد (سیستان که انبار آذوقه ایران بود با خراب کردن کاریزهای هزار

ساله بیابان برهوت گردید) در هیچ جا، سوریه یا مصر و غیره، نشد! آیا این به علت ثروت ایران بود یا عداوتی که اعراب با ایران داشتند و بقایای آن تا نسل ما ادامه دارد.<sup>۱</sup>

بیش از ده برگ در گزارش ثروت‌های کلانی ست که از غنائم ایران نصیب فرماندهان عرب، صحابه و نزدیکان پیغمبر (عشره مبشره) و سران قریش... گردید مثلاً ماترک زیربن عوام قریشی، پسر عم و صحابی او بین ۷۰ تا ۱۰۰ کرور در هم برآورد شد و از آن طلحة بن عبیدالله مستغلاتی به بهای ۶۰ کرور (= ۳۰ میلیون) در هم و نقدینه اش یک صد کیسه شامل سی هزار دینار طلا.... و همچنین دیگر سران قریش مانند عثمان و علی... و اسیران آن قدر زیاد بودند که هزار هزار شمارش می شدند و هر ده تن را یکجا می فروختند... و این سنت اسلامی قرن‌ها باقی بود چنان که سلطان محمود در ۴۷۲ ق. از یک سفر به هند یک صد هزار اسیر به غزنه آورد و پیش از او موسی بن نصیر از اندلس سی هزار دوشیزه، فرزندان اعیان و بزرگان شکست خورده آن جا را آورد و خمس آن را برای خلیفه فرستاد...

با این غنائم و ثروت‌های تاراجی و بادآورده کار به جایی رسید که برخی از خلفا و سرداران «به سگهای خود نیز در ظرف‌های زرین و سیمین غذا» می دادند (برگ ۲۷۹)، و در این راه، غارت و غنیمت، از هیچ چیز کوتاهی نمی کردند چنان که حجاج بن یوسف ثقفی که مردی زشت‌روی و «مظهر جنایت و ظلم» بود، مکه یعنی «بیت الله» را نه ماه محاصره و سپس با چندین منجیق آن جا را سنگباران کرد... و در مکه قحطی شد تا سرانجام با کشته شدن عبدالله بن زبیر، حجاج سرش را برای خلیفه فرستاد و جسدش را به دار آویخت. نیازی به گفتن نیست امرایی که با خودی، با عرب جماعت، چنین می کردند، رفتار و قساوتشان با ایرانیان چگونه بوده است و جای شگفت نیست که به محض سقوط دولت ایران، کشتن زبندگان ایرانی سرگرمی روزانه خلفای بنی امیه و بنی عباس بود که شفا آن را «قتلهای زنجیره ای» می نامد (برگ ۴۲۴)، از قتل ابن مقفع، که گناهش ترجمه آثار و میراث فرهنگی و تمدن ایران بود گرفته تا کسانی مانند آل نوبخت و برمکیان که با قلم به آنان خدمت می کردند، و تا آنان که سپاهی بودند از ابو مسلم گرفته که خلافت را بر بنی عباس استوار کرد تا افشین که مخالفان ایرانی آنان را از میان برد و سرانجام سر خودش بر باد رفت! وه، چه کارنامه سپاهی!...

شاید برای کاستن اثرات پرهول و هیبت این همه کشتار و تاراج و ویرانی ست- این مثلث منفور شعار خلفای عرب- که شفا گهگاه از داستانهای تبسم آور یاد می کند مانند گم شدن عایشه شبی در صحرا همراه جوانی خوش سیما و آیه ای که نازل شد برای بستن

دهان بدگویان! یا ماجرای عفر الاغ پیغمبر که در چاه افتاد و نیای بزرگش همان الاغی بود که سوار کشتی نوح شد! و شرح مشروحی از معجزات منسوب به محمد بن عبدالله - گوا این که پیغمبر خود جز قرآن معجزی برای خود قائل نبود - از سلام کردن حیوانات گرفته تا شکافتن ماه.... ولی گمان می کنم هیچ معجزی بالاتر از این نتواند بود که در میان قومی بیابانگرد و پرنفاق، صحرائشین و بی تمدن و فرهنگ، مردی پدید آید که خود را و کتابش را از جانب خالق کائنات اعلام کند و به آن جا رسد که این قوم بیابان نشین بی تمدن از عربستان بیرون آمده و سراسر خاور نزدیک و میانه را تا ماوراءالنهر و سراسر شمال آفریقا را تا اسپانیا مسخر کند. چه معجزی از این بالاتر!

سرگذشت امامان، پس از علی بن ابی طالب، از امام حسن که با معاویه صلح کرد تا «امام اسماعیل» که پیش از پدر مرد، از امام رضا شهید در توس تا امام حسن عسکری که پسری نداشت، همگی آن قدر که در خور این کتاب است نقل شده است. و همچنین سیاست و رفتار خلفای عباسی که به یاری ایرانیان روی کار آمدند ولی از هیچ جنایتی درباره آنان رویگردان نبودند. و از میان بردن کتابهای ایران از مدائن گرفته تا ماوراءالنهر چنان که از هزاران کتاب جز چند کتاب دینی که «پارسیان» هند بردند<sup>۷</sup> - (و اندکی که ترجمه شد - چیزی باقی نماند و اگر آن اندک نمی بود چه بسا که زبان پهلوی برایمان مجهول می ماند! و درباره کتابها، فرهنگ و تمدن اعراب، عقیده ابن خلدون، محقق تونس، استاد دانشگاه الازهر و قاضی القضاة قاهره را می آورد که گوید: گرایش طبیعی عرب غارت دیگران است... و در بودن اموال دیگران اندازه و حدی قائل نیستند... در نتیجه عمران و تمدن به ویرانی می گراید... لازم به گفتن نیست که فتوحات عرب همواره سقوط تمدنها را به دنبال آورده است...» (برگ ۲۹۹ تا ۳۰۱) و طبعاً آنچه اصطلاحاً «تمدن اسلامی» می نامند چیزی جز مجموعه و باقیمانده تمدنهای ممالک مفتوحه نیست.<sup>۸</sup>

نثر شجاع الدین شفا، که نویسنده ورزیده و با پیشینه طولانی ست روان است و در این کتاب عادیتر از کتابهای دیگر اوست. نقص این کتاب - که از لحاظ ذکر منابع و مآخذ چه زیرنویسهای هر برگ و چه در پایان کتاب بسیار غنی ست - نداشتن فهرست نامهاست که می توان تهیه کرد و بر چاپ دوم افزود و همچنین عنوان (تیرها) که کم است و مطالب بسیاری از برگها را که بی عنوان است باید جستجو کرد، آن را هم می توان عنوانهای کوچکی در حواشی افزود (مانند خلاصه شاهنامه به خامه شادروان فروغی). در مورد نامهای بیگانگان کوشیده که آنها را چنان که در همان کشور تلفظ می شود به خط فارسی بیاورد مانند Goldzieher که نوشته شده است: گلدتسیهر. ولی نامهای مردم، شهرها و

کشورها... در زبانهای اروپایی نیز متفاوت است مثلاً آلمان که خودشان دوپچلند می نامند و انگلیسی زبانان جرمنی و حتی وقتی که یکسان می نویسند، مانند Paul تلفظ آن در هر زبان متفاوت است... استاد شادروان ناتل خانلری که ادیبی صاحب نظر و قلم بود یک بار نوشت که واژه های فرنگی را اگر باید بیاوریم، و همچنین نامها را، تلفظ فرانسوی آنها برای فارسی ارجح است (مانند پسیکولوژی و ژاپن که ارجح است بر سای کالاجی و جاپان... یا عنوان نجبا: شوالیه، کنت و دوک... ارجح است بر ریتر، گراف و هرتسگ آلمانی)... اغلاط چاپی یا اشتباهات قلمی بسیار اندک است و خواننده به خوبی در می یابد.

باید آرزو داشت که خلاصه ای از این کتاب، اگر نه تمامی آن، به انگلیسی یا فرانسه چاپ شود تا جوانان ایرانی برونمرزی که چه بسا فارسی را به روانی حرف می زنند ولی این الفبا را نمی شناسند از ماهیت تاریخ ایران در این ۱۴ قرن آگاه شوند و... جهالی چون معدوح جبّه دریا بند که بر ما چه گذشته است.

۲۲ تیرماه، نیس، فرانسه

### زیر نویسها:

۱- دانته آلگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱م) شاعر، نویسنده، فیلسوف و دیپلمات ایتالیا. به نام ترین اثرش چامء کمدی الهی ست که سه قسمت، مانند ارتا و برای در ایران باستان، گذار خود را از دوزخ، برزخ و بهشت نقل می کند.  
۲- ایران در چهار راه سرنوشت (۲ چاپ ۱۳۵۹ و ۶۰)؛ توضیح المسائل، پاسخهایی به پرسشهای هزارساله درباره تشیع... (پاریس ۱۳۶۲، ۹۶۰ برگ)؛ جنایت و مکافات، انقلاب سیاه (۴ جلد، ۳ چاپ ۱۳۶۵ و ۶۶ و ۶۷)؛ در پیکار اهریمن، مبارزه هزارساله فرهنگ، نشر ایران شهر (پاریس، مهر ۱۳۶۲ - ۷۸۰ برگ...)  
۳- به نظرم ۲۷۰۰ سال درست تر است زیرا تقریباً در ۷۰۰ سال قبل از میلاد یکی از امیران ماد توانست حکومت سراسری خود را در اکباتان ایجاد کند (نک. دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز... و دیگر تواریخ آن دوره). لذا در نوشتاری اظهار نظر کردم که به کاربردن یک «گاشماری سراسری» (به جای: قبل از میلاد، بعد از میلاد، هجری قمری، هجری شمسی...) در تاریخ ۲۷۰۰ ساله ایران مفید است (نک. «لزوم یک گاشماری سراسری»، ماهنامه پر، فروردین ۱۳۷۴).

۴- چون سال قمری ده روز کمتر از سال خورشیدی ست، آن ده روز را می افزودند تا موسم حج تقریباً ثابت باشد (در اسرائیل هر سه سال سی روز بر آخر سال می افزایند). محمد آن را لغو کرد که نتیجه اش اختلاف سال هجری و قمری و خورشیدی ست.

۵- فردوسی که به منابع و اخبار نزدیکتری دسترسی داشته می آورد که زد و خوردها و شیخونهای سپاه سعد دو سال و نیم به درازا کشید (بدین گونه تا ماه بگذشت سی / همی رزم جستند در قادسی) تا آن که نیروهای امدادی پس از فتح اورشلیم رسیده حمله بزرگی به سپاه ایران کردند که سه روز دوام داشت و چون رستم کشته شد، سعد پیروز گردید.

۶- گذشته از آن که اعراب هیچ گاه ایرانیان را به دیده اخوت اسلامی ننگریستند بلکه با دعاوی گوناگون (حاکمیت بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک، خلیج «عربی»- به جای خلیج فارس، خط تالوگ... و غیره) در راه دوستی ایران سنگ پرانی می کردند که سرانجام به هجوم عراق و جنگ ۸ ساله انجامید و موجب سدها میلیارد دلار زیان ایران گردید. در روابط سیاسی نیز هرگز حمایتی از ایران نمی کردند (نک. حسین شهید زاده: ره آورد

روزگار (خاطرات وزارت امور خارجه)، برگ ۱۳۲، چاپ تهران.

۷- درباره مهاجرت «پارسیان» به هند نک.

Paul du Breuil: *Historie de la Religion et de la philosophie Zoroastriennes*. Ed. Rocher (Monaco, 1982), 336 p.,

۸- نک. ایضاً به: «روایتی دیگر از تمدن مشعشع اسلامی» (در نقد و معرفی کتاب «درباره اسلام به طور کلی،

به ویژه در جهان نوین» نوشته ژان کلود بارو)، در شماره پیشین ایران شناسی.

## حبیب برجیان

چهارده رساله در باب فتوت و اصناف

با مقدمه، تصحیح و توضیح مهراں افشاری و مهدی مدائینی

تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۱، ۳۸۴ ص، ۲۲۰۰ تومان

کتاب مشتمل است بر دیباچه، مقدمه، متن چهارده رساله با مدخلی بر هر کدام (ص ۴۷-۲۹۶)، فهرستها، واژه نامه، فهرست مآخذ. رساله ها همه از مؤلفان گمنام است و بار اول است که چاپ می شود.

رساله نخست را نام «فتوت نامه» است و نثری دارد که به نظر مصححان، ماقبل صفوی ست. این رساله دارای چند فصل است، از جمله فصلی «در بیان اصناف و حقیقت سیفی و قولی و شربی» که از فتوت نامه نجم الدین زرکوب التقاط شده و به سرچشمه هریک از سه «مذهب» فتیان می پردازد: بنیاد مرام سیفی (پهلوانی) را به امیرالمؤمنین منسوب می دارد که فرمود: «حقیقت سیفی آن است که [مرد] برای حق - تعالی - با کافر غزا کند و مسلمانان را نصرت دهد و در باطن به نفس و شهوت خود در جنگ باشد» (ص ۸۲). حقیقت قولی (سوگند جوانمردان با همدیگر) به پیمانی بر می گردد که میان آفریدگار و آفریدگان بسته شد: قوله «ألستُ بِرَبِّكم؟ قالوا بلی» (ص ۷۷). آیین شربی مسبوق است به سنت پیغمبر که چون «با اصحاب خود و اهل مکه بیعت فرمود کردن، شربه ای شیر با نمک داد خوردن که عهد را نشکنند» (ص ۷۵). دوع وحدت که صوفیان از یک کاسه می آشامند، گویا از مظاهر همین مرام باشد.

اما توضیح و تفسیر مصححان در چگونگی پیدایش این فرقه های سه گانه این است

که:

فتوت در آغاز آیین مردان جنگاور و سپاهی پیشه بود و با گذشت زمان مجامع جوانمردان در شهرها گسترش یافت. جوانمردی با زهد و تصوف در آمیخت و از این پیوند آیینهای قلندری و خاکساری